

بررسی منابع عربی حکایت‌های باب چهارم لطائف الطوائف

وحید سبزیان پور

دانشیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه رازی کرمانشاه

حدیث دارابی

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه رازی کرمانشاه

(از ص ۳۷ تا ۵۶)

تاریخ دریافت: ۹۱/۰۲/۲۵

تاریخ پذیرش: ۹۱/۱۱/۱۸

چکیده

مولانا فخرالدین علی صفی از نویسندگان قرن ۱۰ هجری و صاحب کتاب ارزشمند لطائف الطوائف است. این کتاب بطور مستقل در باب محاضرات و مناظرات است و نیز مجموعه‌ای از لطایف طبقات مختلف جامعه را با نثری ساده و روان بیان کرده، که دارای فواید تاریخی و ادبی بی‌شماری است. صفی مطالب این کتاب را از میان کتاب‌های پیشینیان خود جمع‌آوری کرده و نیز اطلاعات عصر خود را به آن اضافه کرده است. این کتاب به بخش‌های مختلفی تقسیم شده و در هر بخش به یکی از مسائل سیاسی، اجتماعی، دینی و غیره می‌پردازد. آنچه باعث تمایز این اثر از آثار مشابه خود می‌شود این است که در پرداختن به مسائل مذکور از حکایات طنزآمیزی استفاده کرده که موجب تأثیرگذاری مطالب در ذهن مخاطب می‌شود. نکته قابل ذکر این است که او در بیان این حکایات با توجه به ماهیت عربی و اشخاص آن، در موارد اندکی به منابع عربی آن اشاره کرده است. این مقاله قصد بررسی و جستجوی منابع عربی باب چهارم این کتاب با موضوع «لطایف امراء، مقربان، وزراء و ارباب دیوان» را دارد که صفی جز ثمارالقلوب ثعالبی نامی از منابع مورد استفاده خود نبرده است.

واژه‌های کلیدی: علی صفی، لطائف الطوائف، طنز، منابع عربی، شاهان و وزراء.

مقدمه

فخرالدین علی بن حسین واعظ کاشفی متخلص به صفی، پسر ملا حسین کاشفی دانشمند معروف بوده و در هرات زندگی می‌کرده است (نفیسی، ۱۳۶۳: ۲۸۵). ولادت او در اواسط دوم نیمه قرن نهم اتفاق افتاده است. جوانی او بیشتر در هرات بوده و در حجر تربیت پدر فاضلش انجام گرفت و در آغاز زندگی جوانی درویش‌وش و دردمند و فانی صفت بوده است (نوابی، ۱۳۶۳: ۹۸). در کتاب حبیب السیر در وصف او این گونه آمده است: «مولانا فخرالدین علی، قائم مقام والد بزرگوار خویش بوده، صباح روز جمعه در مسجد جامع هرات که جامع اصناف فیوضات است به نصیحت و ارشاد فرقی عباد می‌پردازد و الحق در آن امر به احسن وجهی و ابلغ صورتی رایت تفوق بر امثال و افاضل می‌افزاید و از سایر اقسام فضایل نیز بهره تمام دارد. از منظومات او محمود و ایاز است که بر وزن لیلی و مجنون در سلک تحریر کشیده‌اند، در میان مردم مشهور است و بسیاری از معانی دقیقه در آن رساله مندرج و مذکور است.» (حسینی، ۱۳۵۳: ۴، ۳۴۶) و همچنین او در طریقه نقشبندیان به ریاضت و مجاهدت اشتغال داشته است و به همین سبب دوبار سمرقند رفت و شرف صحبت با خواجه عبید الله احرار حاصل نمود و شاید همین ارتباط معنوی با نقشبندیان موجب وصلت و مصاهرت او در سال ۹۰۴ هـ ق با نواده خواجه سعدالدین کاشغری بود و از این طریق، هم داماد نورالدین عبدالرحمن جامی شد. او بعد از طی مدارج تحصیلی و کسب کمالات جای پدر را در وعظ و تذکیر گرفت و این شغل را بعد از زوال دولت تیموری در خراسان، و در عهد تشکیل دولت صفوی و یا در، گیر و دار حملات ازبکان بر آن شهر و بر خراسان همچنان ادامه داد (صفا، ۱۳۷۱: ۴، ۵۳۵). او در سال ۹۳۹ هـ ق از هرات به گرجستان نزد صاحب آن دیار شاه محمد سلطان رفت و با عزت و احترام پذیرفته شد (همان: ۵۳۶). و کتاب لطائف الطوائف را که پیش از آن فراهم آورده بود، به رسم سپاس به نام او کرد (یوسفی، ۱۳۸۶: ۳۱۷).

آثار علی صفی

گلچین معانی (گلچین معانی، ۱۳۷۳: ۱۲) تألیفات او را به شرح زیر آورده است:

۱. کتاب رشحات عین الحیات در شرح احوال مشایخ و بزرگان طریقت نقشبندیه.
۲. انیس العارفين در وعظ و نصایح و تفسیر بعضی آیات و اخبار و قصص است که آن

را در اواخر عمر و در عهد سلطنت شاه اسماعیل و شاه طهماسب به رشته تحریر در آورده است.

۳. حرز الأمان من فتن الزمان در علم اسرار حروف مقطعه قرآن و خواص آیات قرآن.

۴. کشف الأسرار که تلخیص و شرح «اسرار قاسمی» اثر پدرش مولانا حسین واعظ کاشفی.

۵. لطائف الطوائف.

۶. منظومه محمود و ایاز بر وزن لیلی و مجنون نظامی.

لطائف الطوائف

کتابی خواندنی و دلپذیر، دارای مطالب گوناگون و مجموعه‌ای از لطائف ارباب راز و خرد است و این کتاب را برای اوقات فراغت شاه محمد سلطان فراهم آورده است. مطالب کتاب منحصر به شوخی و بذله‌گویی نیست بلکه علاوه بر آنها، حکایات و لطائف و نوادر کلمات و امثال و روایات مربوط به طبقات گوناگون در آن قرار دارد و از این نظر دامنه موضوعاتش بسیار گسترده است. این کتاب دارای چهارده باب است و هر باب دارای فصول متعددی از عموم طبقات جامعه و لطیفه‌ها و حکایات مربوط به آنها است (یوسفی، ۱۳۸۶: ۳۱۸). از جنبه‌های درخور اعتنای کتاب، فواید گوناگونی است که از لحاظ اجتماعی در آن قرار دارد. تأمل در حکایات و روایات ساده و خنده‌انگیز کتاب، ما را به نکات باریکی رهنمون می‌شود که گوشه‌هایی از اوضاع و مسائل اجتماعی روزگاران گذشته را در بر دارد. یعنی هم چهره‌های دوست داشتنی و جنبه‌های خوب جامعه و هم حالات و کیفیات نامطلوب جامعه در خلال قصه‌ها و شوخی‌های کتاب منعکس شده است. در این کتاب انتقادهای اجتماعی فراوان و گوناگون است و بیشترین آنها متوجه حاکمان و عمال ستم پیشه است، بعلاوه پر است از نکته‌های دقیق و کلمات قصار و حکایات عبرت آموز و همچنین برخی از آداب و رسوم و روحیات و عقاید درست یا نادرست مردم را در طی قرون گذشته ذکر کرده است (همان: ۳۲۹-۳۳۳).

کتاب لطائف الطوائف از لحاظ نثر فارسی نیز اثری با ارزش است، زیرا نثر قرن نهم اختصاصی که دارد این است که نثر پر تکلف که در آن استعمال کلمات و ترکیبات تازی، زیاده روی می‌کردند و در قرن هشتم متداول بود، در این قرن متروک شده است

(نفیسی، ۱۳۶۳، ۱: ۲۳۵). و این کتاب نیز به شیوه زمان ساده، ولی عالمانه و منقح است (صفا، ۱۳۷۱، ۴: ۵۳۷).

اما باب چهارم این کتاب با عنوان «لطائف امراء و مقربان و وزراء و ارباب دیوان» که مورد بحث این مقاله است دارای ۶ فصل و تعداد ۳۷ حکایت است، که در فصل‌های مختلف آن به بررسی لطائف این افراد نسبت به افراد مختلف دیگر می‌پردازد و از خلال این حکایات می‌توان گوشه‌هایی از آیین کشورداری را آن گونه که مطلوب نویسندگان است، فهمید. با بررسی حکایات، این نکته مشخص می‌شود که نویسنده این کتاب در بیان مطالب از منابع عربی فراوانی استفاده کرده و تأثیر پذیرفته است، به گونه‌ای که از مجموع ۳۷ حکایت این باب، تعداد ۲۶ حکایت آن در منابع عربی بدست آمده است. محور این حکایت‌ها: ظلم ستیزی پادشاهان، توجه و رحمت و عطوفت آنان نسبت به رعیت، عزل حاکمان ظالم و بذل و بخشش و عفو و گذشت و مطالبی از این گونه است. با بررسی شرایط و اوضاع اجتماعی این شاعر در قرن نهم و دهم هجری این نکته مشخص می‌شود که وجود پادشاهانی چون شاه طهماسب که مستبد، ستمگر، بی‌خرد و غافل از وضعیت مردم بود، (نک: صفا، ۱۳۸۸، ۵: ۱۶) صفی را واداشته با یاد کردن صفات پسندیده پادشاهان ایران و خلفای دوره عباسی، کنایه‌ای به شاه طهماسب بزند و جامعه مطلوب و مورد نظر خود را در خلال این حکایات به نمایش بگذارد.

بررسی منابع عربی حکایات لطائف الطوائف

در این بخش به بررسی منابع عربی حکایات باب چهارم کتاب لطائف الطوائف می‌پردازیم. منبع ما در این تحقیق، کتاب لطائف الطوائف، چاپ ۱۳۷۳ از انتشارات اقبال، با تصحیح احمد گلچین معانی است. لازم به یادآوری است که منابع مختلف برای هر داستان را بر اساس تقدّم زمانی هر منبع نسبت به دیگر منابع قرار داده‌ایم. ضمناً برای وضوح بیشتر، مطالب نقل شده از لطائف الطوائف را به شکل مورّب آورده‌ایم، همچنین به دلیل محدودیت فضای مقاله، از ذکر حکایات طولانی به صورت کامل صرف نظر کرده‌ایم و خواننده را به منابع فارسی و عربی ارجاع داده‌ایم:

۱. قدم شوم برای دشمن

جعفر بن اُمّیه از امرای بزرگوار عبدالملک بن مروان بود چون مصعب بن زبیر به

حرب عبدالملک آمد، جعفر از عبدالملک روی گردان شد و به مصعب پیوست و تیغ در روی عبدالملک کشید و چون مصعب کشته شد باز به ملازمت عبدالملک آمد، عبدالملک گفت: **لَا أَنْعَمَ اللَّهُ بِكَ** چون از ما برگشتی و به دشمن ما پیوستی باز چرا آمدی؟ گفت: من بر بیگانه شوم قدمم و بارها امتحان کرده‌ام، رفتم و کار او بساختم و باز به ملازمت آمدم، عبدالملک بخندید و از سر گناه او در گذشت (صفی، ۱۳۷۳: ۹۷).

کان جعفر بن أمیة مع مصعب بن الزبیر، و کان صدیقاً لعبدالملک، فلما أتى به بعد قتل مصعب، قال عبد الملک: لا أنعم الله بك، خرجت مع مصعب؟ قال: نعم، قال: ونعم، أيضاً فلا أنعم الله بك! قال إني أعرف نفسي بالشؤم فأردت أن أصيب مصعباً بشؤمی! فضحك و خلاه (راغب اصفهانی، ۱۴۲۰، ۱: ۲۹۰).

۲. سرکشی شیاطین

منصور دوانیقی، سلیمان بن وابل را که از امرای بزرگ او بود به حکومت موصل فرستاد و هزار مرد عجم همراه او کرد و گفت: ای سلیمان هزار تن از شیاطین همراه تو کردم تا در نظم امور مددکار تو باشند، چون سلیمان به موصل رفت، لشکر او آغاز تعدی کردند و بسی ناخوشی از ایشان صادر شد و خیر ظلم ایشان به منصور رسید به سلیمان نوشت: **كَفَرَتِ التَّمَّةُ يَا سَلِيمَانُ**، سلیمان در جواب این آیه نوشت که: **«وَمَا كَفَرَ سَلِيمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا»** (بقره: ۱۰۲). سلیمان کافر نشد و لیکن شیاطین کافر شدند، منصور در جواب او خوش آمد و هزار مرد از عرب فرستاد تا امداد وی کنند و اهل عجم را از آن دیار اخراج کرد (صفی، ۱۳۷۳: ۹۷).

ولّى المنصور سلیمان بن رامیل، و ضمّ إليه ألفاً من العجم، فقال: قد ضمنتُ إليك ألفَ شيطانٍ، تذللُّ بهم الخلقُ. فعاثوا في نواحي الموصل، فكتب إليه: كفرت النعمة يا سلیمان، فأجاب **«وَمَا كَفَرَ سَلِيمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا»** (بقره: ۱۰۲). فضحك المنصور و أمده بغیرهم (زمخشری، ۱۴۱۲، ۲: ۶۴؛ ابن حمدون، ۱۴۱۷، ۳: ۲۲۱؛ آبی، ۱۴۲۴، ۲: ۱۲۶؛ صفدی، ۱۴۲۰، ۱۹: ۲۹۵).

وطواط (وطواط، ۱۴۲۹، ۱: ۲۵۸) این حکایت را به همین صورت ذکر کرده است، با این تفاوت که او به جای سلیمان بن رامیل، سلیمان بن راشد آورده است.

۳. انتقال سیم و زراز کیسه مردم به جیب حکومت

روزی جعفر بن یحیی بن خالد برمکی در صحرائی پهلوی هارون الرشید میراند، ناگاه

یک قطار شتر پر زر پیش آمد. هارون الرشید پرسید که این خزینه از کجاست؟ گفتند: این هدیه‌ای است که علی بن عیسی از ولایت خراسان فرستاده و هارون در آن ایام او را والی خراسان ساخته بود و فضل بن یحیی برادر جعفر را عزل کرده، پس روی به جعفر کرد و از روی سرزنش گفت: این مال در زمان حکومت برادرت کجا بود؟ گفت: در کیسه های خداوندان مال (صفی، ۱۳۷۳: ۹۸).

رکب الرشید و جعفر بن یحیی یسایره. فرأی الرشید فی طریقهِ أحمالاً مقبلَةً فسأل عنها. فقيل له: هدايا خراسان بعث بها علي بن عيسى بن ماهان وكان الرشيد ولأه إياها بعد الفضل بن يحيى. فقال الرشيد لجعفر: أين كانت هذه أيام أخيك؟ قال: في منازل أصحابها يا أمير المؤمنين (ابن حمدون، ۱۴۱۷، ۷: ۲۰۷؛ وطواط، ۱۴۲۹: ۲۵۷). نقل این دو داستان بصورت پشت سر هم از کتاب وطواط نشانه استفاده از آن است.

۴. زیرکی وزیر در حمایت از رعیت

مأمون الرشید بر علی بن جهّم غضب کرد و گفت: او را به قتل برسانید و بعد از آن، مال او را به تمام در حوزه تصرف درآرید، احمد بن ابی دؤاد وزیر او پیش آمد و گفت: اگر خلیفه او را بکشد، مال او را از که خواهد گرفت؟ مأمون گفت: از ورثه او، احمد گفت: آن زمان خلیفه مال ورثه گرفته باشد نه مال او، چه او را بعد از حیات ملک نباشد و این ظلم لایق منصب خلافت نیست که مال دیگری را در مؤاخذه دیگری بگیرند، مأمون گفت: پس او را حبس کرد و احمد را بر آن حسن معامله تحسین کرد و قدر او بیفزود (صفی، ۱۳۷۳: ۹۸-۹۹).

غضب المأمونُ على علي بن الجهم فقال: لأخذن مالك و لأقتلنك، أقتلوه! فقال أحمد بن أبي دؤاد: إذا قتلته فمن أين تأخذ المال يا أمير المؤمنين؟ قال من ورثته؛ فقال: حينئذٍ تأخذ مال الورثة و أمير المؤمنين يأبى ذلك، فقال: يؤخر حتى يستصفي ماله! و انقضى المجلس و سکن غضبه و توصل إلى خلاصه (راغب اصفهانی، ۱۴۲۰، ۱: ۲۹۳؛ زمخشری، ۱۴۱۲، ۳: ۸۶؛ ابن حمدون، ۱۴۱۷، ۸: ۲۳۳).

۵. رابطه فساد و ویرانی

نوح بن منصور سامانی یکی از امرای خود را بعد از فتح خراسان والی آن ولایت ساخت و خود به بخارا بازگشت و آن والی بعد از استقلال، آغاز طغیان و سرکشی کرد، نوح به او

مکتوبی نوشت مشتمل بر تهدید و وعید بسیار و در آخر این آیت درج کرد که «وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاَهَا تَدْمِيرًا» (اسراء: ۱۶). «و چون که هلاک سازیم شهر و دهی را بسیار گردانیم منتعمان آن موضع را، پس ایشان سرکشی کنند در آن شهر و ده پس واجب شود بر اهل آن قریه کلمه عذاب یعنی مستحق عقوبت شوند پس خراب سازیم منزل ایشان را خراب ساختنی»، چون مکتوب نوح به آن والی رسید امراء و وزراء و اهل انشاء را جمع کرد و گفت: جواب این مکتوب می‌خواهم فرستم و تهدید و وعید زیاده نویسم، شما مکتوبی دور و دراز انشاء کنید، عبدالملک، وزیر خراسان برخاست و گفت: اگر رخصت دهی جواب به غایت مختصر نویسم که در آن تعرض و تشنیع بیشتر باشد، گفت: بنویس، او بر ظهر مکتوب نوح این آیت نوشت که: «قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ» (هود: ۳۲)

یعنی ای نوح با ما مجادله و مخاصمه کردی پس بسیار گردانیدی جدال را با ما پس بیار آنچه ما را وعده دادی از عذاب اگر هستی تو از جمله راستگویان در وعید خود (صفی، ۱۳۷۳: ۹۹ - ۱۰۰).

این حکایت با اندکی اختلاف در چهار مقاله نظامی عروضی (نظامی عروضی، ۱۳۸۸: ۱۰۵-۱۰۶) آمده است. در این کتاب نامه نوح بن منصور سامانی به الپتکین که حاوی این آیه است، «وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاَهَا تَدْمِيرًا» (اسراء: ۱۶) ذکر نشده، بلکه فقط پاسخ الپتکین به او، که در این حکایت به آن اشاره شده، آمده است. نظامی علاوه بر این مطالب، به برخی مسائل تاریخی نیز اشاره کرده است.

۶. سرنوشت ماکان

خلیفه، سرهنگی از مقریان را که ماکان نام داشت به حکومت اهواز فرستاد و او آنجا آغاز ظلم و طغیان کرد و مردم از او شکایت به دارالخلافه بردند، یکی از امرای بزرگ را که صاحب سیف و قلم بود و در عالم بلاغت به علم و فضل بر سر او فرستاد و گفت: چون مهمت تو با او فیصل یابد مرا از آن به اقصر عبارتی آگاه گردان، آن امیر به سر ماکان رفت و او را بکشت و فتحنامه‌ای که به دارالخلافه فرستاد همین دو سه کلمه بود که: و اَمَا

ماکان فصار کاسمه، یعنی ماکان گشت مثل نام خود و معنی ماکان این است که نبود
یعنی ماکان نابود شد (صفی، ۱۳۷۳: ۱۰۰-۱۰۱).

لَمَّا قَتَلَ «ماکان بن زکاکي» بیاب الرّی کتبَ إلی نصرَ بن أحمد: أَمَا بَعْدُ، فَإِنَّ مَا كَانَ
قد صار کاسمه والسّلام (ثعالبی، بی تا، الإعجاز...: ۹۲).

این حکایت در چهار مقاله نظامی عروضی از شخصی به نام اسکافی (نظامی عروضی،
۱۳۸۸: ۱۰۶-۱۰۹) ذکر شده است.

۷. ابوتیوب و داستان باز و خروس

ابوتیوب از مقرّبان و ندیمان منصور خلیفه بود، هرگاه منصور او را طلبیدی رنگش زرد
شدی و لرزه براندامش افتادی، روزی محرمی او را در خلوت گفت: تو مقرّب و مصاحب
خلیفه‌ای و پیش او کس به قرب تو نیست سبب چیست که هرگاه از پی تو می فرستد
متغیّرمی شوی و از بیم او دست و پا گم می کنی، ابوتیوب در جواب آن محرم گفت: که
بازی از خروسی پرسیدی..... (صفی، ۱۳۷۳: ۱۰۱)

كَانَ أَبُو أَيُّوبَ الْمَرْزَبَانِيُّ وَهُوَ وَزِيرُ الْمَنْصُورِ، إِذَا دَعَاهُ يَصْفَرُّ وَ يَرْعُدُ. فَإِذَا خَرَجَ مِنْ عِنْدِهِ
عَادَ لَوْنِهِ. فَقَالُوا لَهُ: إِنَّا نَرَاكَ مَعَ كَثْرَةِ دُخُولِكَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْسَهُ بَكَ، تَتَغَيَّرُ وَإِذَا
دَخَلْتَ عَلَيْهِ، فَقَالَ: مَتَلَى وَمَتَلَكُم فِي هَذَا مَثَلُ بَازِي وَدِيكٍ تَنَظَرَا..... (جاحظ، ۱۴۲۴، ۲:
۴۴۲؛ ثعالبی، ۱۴۰۱: ۳۷۱؛ ابن حمدون، ۱۴۱۷، ۷: ۲۲۱؛ ابن جوزی، بی تا: ۳۴۴؛ یافعی، ۱۴۱۷، ۱:
۲۵۳؛ صفدی، ۱۴۲۰، ۱۵: ۲۳۱؛ عاملی، ۱۴۱۸، ۱: ۲۸۸)

در قابوس نامه نیز در مورد خدمت و نزدیکی به پادشاهان آمده است: «اگر اتفاق افتد
که از جمله حاشیه باشی و به خدمت پادشاه پیوندی هر چند که پادشاه تو را به خود
نزدیک کند، تو بدان غره مشو، از نزدیکی وی گریزان باش اما از خدمت گریزان مباش که
از نزدیکی پادشاه دوری خیزد و از خدمت پادشاه نزدیکی» (عنصرالمعالی، ۱۳۶۶: ۱۹۸).

۸. قرض دادن به رعیت با وعده مرگ پادشاه

میر علیک، که اعظم امرای مقرّب شاهرخ تیموری بود، دائم زر بسیار به رسم قرض به
مردم بی‌مایه می‌داد به میعاد مرگ میرزا شاهرخ، جمعی از اهل سعایت این حکایت را
به سمع میرزا شاهرخ رسانیدند و مزاج او را منحرف گردانیدند (صفی، ۱۳۷۳: ۱۰۲)

سعدی در باب هفتم بوستان سعدی (سعدی، ۱۳۷۱: ۶۶۶-۶۶۷) حکایتی با مضمون بالا آورده است:

فریدون وزیر پسندیده داشت	که روشن دل و دوربین دیده داشت
...	
کس از خاصّ لشگر نمانده ست و عام	که سیم و زر از وی ندارد به وام
به شرطی که چون شاه گردن فراز	بمیرد دهند آن زر و سیم باز
چو موت بود وعده سیم من	بقا بیش خواهندت از بیم من

هدف سعدی از آوردن این حکایت، مذمت افراد سخن چین است سعدی در پایان این ابیات معتقد است، کسی می‌تواند از زندگی لذت ببرد که از بدگویی و سخن چینی مردم دوری کند.

۹. بهترین لباس و بهترین مرکب

وزیری کریم برای اولاد خود در تعلیم کرم این توفیق نوشت که: **خَيْرُ ثِيَابِكُمْ مَا يُرَى عَلَى غَيْرِكُمْ وَ خَيْرُ دَوَابِكُمْ مَا كَانَ تَحْتَ سِوَاكُمْ** یعنی بهترین جامه‌های شما آن است که در بر دیگران دیده شود و بهترین مرکبان شما آن است که در زیر ران دیگران باشد (صفی، ۱۳۷۳: ۱۰۳).

مهلب بن اَبی صفره قال لبنيه: أحسنُ ثيابكم ما كان على غيركم، وخيرُ دوابكم ما كان تحت سواكم (ثعلبی، بی تا، الأعجاز...: ۷۸؛ همان، ۱۴۰۱: ۱۳۴؛ زمخشری، ۱۴۱۲، ۳: ۱۸۱؛ ابن حمدون، ۱۴۱۷، ۲: ۲۹۳).

۱۰. نام صالحان و نزول رحمت

خواجه شمس‌الدین و حاجی وزیر هر دو از وزرای شاهرخ بودند، کسی مکتوبی آورد و به دست حاجی وزیر داد که فلان بزرگ به شما نوشته و نیازی عرض کرده، حاجی وزیر سر آن را بر گشاده و می‌خواند چون به القاب و نام خود رسید، مرغی از هوا پیکالی بینداخت و بر بالای نام حاجی وزیر افتاد، خواجه شمس‌الدین محمد گفت: **عند ذکر الصالحین، تنزلُ الرَّحْمَةُ**، نزد یاد کردن نیکوکاران فرود آید رحمت (صفی، ۱۳۷۳: ۱۰۴).

عند أكل الصالحين تنزلُ الرحمة (عاملی، ۱۴۱۸، ۲: ۳۱۲).

۱۱. گوساله‌ای با صدای گاو

ابوالقاسم اسماعیل بن عتّاد که به صاحب بن عتّاد مشهور است و وزیر مؤیدالدوله دیلمی بود، و بعد از او وزیر فخرالدوله و بسیار فاضل و سلیم الطبع و کریم النفس بوده است، روزی عاملی به خوار فرستاد که دهیست از مضافات ولایت ری، این توفیق برای وی نوشت

که: *أرسلتُ إلى خوار «عجلاً جسداً لَه خوار»* (اعراف: ۱۴۸). یعنی فرستادم به ده خوار
گوساله صاحب جسدی که او دارای آوازی چون آواز گاو است (صفی، ۱۳۷۳: ۱۰۴).
وَقَع صاحبُ بن عبادِ فی شأنِ عاملِ خوار: عجل لَه خوار (ثعالبی، بی تا، خاص...: ۹۳).

۱۲. شباهتِ کارگزارِ پادشاه و خَیاط

عباس بن حسن وزیر المکتفی بالله بود و بعد از او وزیر المقتدر بالله شد، عاملی را از کار
بزرگی به امری خرد نامزد کرد، آن عامل به وی نوشت که من به دولت تو درجه عالی
داشتم، چه تقصیر واقع شد که مرا به مرتبه نازل انداختی؟ و در میان ابناء جنس،
بی آبرو ساختی، عباس در جواب نوشت که: *مَثَلُ عَامِلِ السَّلْطَانِ كَالْخَيَّاطِ يَقْطَعُ يَوْمًا*
دِيْبَا جًا وَ يَوْمًا تَوْبًا قُرْبِيًّا یعنی مثل کارگر پادشاه مثل درزیست که روزی دیبای
قیمتی می برد و روزی جامه کهنه بی قیمت (صفی، ۱۳۷۳: ۱۰۵).

عباس بن الحسن هو وزیر المکتفی والمقتدر وكان يقول: *مَثَلُ الْعَامِلِ كَالْخَيَّاطِ يَقْطَعُ*
ثَوْبًا دِيْبَا جًا بِأَلْفِ دِينَارٍ وَيَوْمًا قَوْهِيًّا بَعَشْرَةَ دِرْهَمٍ (ثعالبی، بی تا، الإعجاز...: ۱۰۴).

صفدی (۱۴۲۰: ۴۸/۲۴) این عبارت را به فضل بن مروان بن ماسرّجس، وزیر معتصم،
نسبت داده است.

در گلستان سعدی نیز مشابه این حکایت در مذمت نزدیکی پادشاهان آمده است:
«به دوستی پادشاهان اعتماد نتوان کرد و بر آواز خوش کودکان، که آن به خیالی مبدل
شود و این به خوابی متغیر گردد» (سعدی، ۱۳۸۴: ۵۲۲).

همچنین در روضه سوم بهارستان آمده است که: مقربان سلاطین چون گروهی اند
که به کوه بلند، بالا می روند اما عاقبت به زلازل قهر و نوازل دهر از آن کوه به زیر
خواهند افتاد. (جامی، ۱۳۶۷: ۴۶)

برای اطلاع از مضامین فارسی و عربی نک: (دهخدا، ۱۳۵۲: ۸۵/۱، ذیل عنوان: إحذر مباسطة
الملوک...)، برای اطلاع از تأثیر این اندیشه در نهج البلاغه و مقایسه آن با الادب الصغیر و
گلستان سعدی نک: (سبزیان پور، ۱۳۸۸: تأثیر پند... ۱۰۸ و همو، ۱۳۸۷، تأثیر کلام...: ۵۷)

۱۳. شایستگی افراد فاضل به فضل و نیکی

سلیمان بن وهب که وزیر مهتدی بالله و وزیر معتمد بالله بوده است، به یکی از عمال
خود که فضل نام داشت در سفارش فاضلی نوشت که: *يَا فَضْلُ (أُولَى) النَّاسِ بِالْفَضْلِ*

أهل الفضل یعنی ای فضل سزاوارترین مردمان به فضل و احسان، ارباب فضل و دانش‌اند (صفی، ۱۳۷۳: ۱۰۸).

سلیمان بن وهب هو وزیر المهتدی: أحق الناس بالفضل أهل الفضل (ثعالبی، بی تا، الإعجاز...: ۱۰۲).

۱۴. رفع بلا با صدقه و هدیه

عبدالله بن محمد عزیز که وزیر نوح بن منصور سامانی بود به عاملی نامه نوشت که: **الهدیة تردُّ بلاء الدنيا و الصدقة تردُّ بلاء الآخرة** (صفی، ۱۳۷۳: ۱۰۷).

ابوعبدالله محمد بن عبدالعزیز کان یقول: الصدقة تردُّ بلاء الآخرة و الهدیة تردُّ بلاء الدنيا (ابن حمدون، ۱۴۱۷، ۵: ۹).

این مطلب در کتاب الإعجاز و الإیجاز (ثعالبی، بی تا: ۱۰۸) به ابو نصر بن ابی زید وزیر الرضی ناصرالدین و در کشکول عاملی (عاملی، ۱۴۱۸، ۲: ۲۵۲) به زهاد نسبت داده شده است.

۱۵. زبان هوشیار و دل مست

عبدالله بن یحیی به یکی از عمال خود نوشته است که: **أنت صاحب اللسان سکران القلب** یعنی تو آنی که زبان تو هوشیار است و دل تو مست و مدهوش، مراد آن است که به زبان سخن می‌گویی و دل تو از آن خبر ندارد (صفی، ۱۳۷۳: ۱۰۷-۱۰۸).

و قال الأعرابی: إیتاک أن تكون صاحب اللسان، سکران القلب (ابوحیان توحیدی، ۱۴۰۸، ۲: ۱۰۸).

۱۶. سفارش عبید الله بن سلیمان به حاکم مصر

عبدالله بن سلیمان وزیر معتضد بالله به ابی الجیش بن احمد بن طولون که در مصر حاکم بود این توفیق نوشت که: **إتق الله فی الإیرصاد فإن الله بالمرصاد** یعنی بترس از خدای در نگاه داشتن راه خدای، پس به درستی که خدای تعالی خداوند گذرگاه است، یعنی همچنانکه راهدار که خداوند راه است هیچ از او فوت نمی شود، از حق تعالی نیز هیچ فوت نمی شود و به همه چیزها دانا و بینا است (صفی، ۱۳۷۳: ۱۰۸).

عبدالله بن سلیم وزیر المعتضد، وقع إلى أحمد بن طولون: **إتق الله فی الإیرصاد فإن الله بالمرصاد** (ثعالبی، بی تا، خاص...: ۹۲؛ همان، ۱۴۰۱: ۱۴۸).

این حکایت در کتاب الإعجاز و الإیجاز ثعالبی (ثعالبی، بی تا، الإعجاز...: ۱۰۳) به عبید الله بن سلیم و در بقیة منابع به عبیدالله بن سلیمان نسبت داده شده است.

۱۷. حکومت مصر و حقیرترین فرد

پدر احمد طولون تربیت کرده هارون بود و سالها در ولایت مصر حاکم بود و حکومت به استقلال کرده بود، چون قصه تربیت وی از جمله عجائب حکایات است برسبیل اجمال ایراد می‌یابد و آن چنین است که روزی هارون در خلوتخانه خود قرآن تلاوت می‌کرد، به این آیه رسید که «قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي» (زخرف: ۵۱). یعنی گفت فرعون مر قبطیان را که ای گروه من، آیا نیست مرا مملکت مصر؟ مراد آن است که همچون شهر مصر شهر معظمی در تحت تصرف من است و این جوی‌های آب نیل از زیر قصر من می‌گذرد، پس او مباحثات کرده است به مصر و رود نیل چون هارون در این آیه مباحثات او دید، چیزی به خاطرش رسید و ترک تلاوت کرده اعیان مملکت را طلبید و این آیه بر آنها برخواند (صفی، ۱۳۷۳: ۱۰۸-۱۰۹)

قرأ الرشيد قوله تعالى: «قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي» (زخرف: ۵۱). فقال لعنه الله، أدعى الربوبية بملك مصر، والله لأولينها أحسن خدمي، فوالها الخصيب و كان على وضوئه (زمخشری، ۱۴۱۲، ۵: ۱۸۵؛ ابن حمدون، ۱۴۱۷، ۲: ۷۹؛ ابن خلکان، ۱۹۰۰م، ۱: ۱۸۸).

این حکایت در باب اول گلستان سعدی (سعدی، ۱۳۸۴: ۱۳۵-۱۳۶) به این صورت آمده است: هارون الرشید را چون ملک دیار مصر مسلم شد. گفت: به خلاف آن طاغی که به غرور ملک مصر دعوی خدایی کرد، نبخشم این مملکت را مگر به خسیس‌ترین بندگان. سیاهی داشت نام او خصیب در غایت جهل. ملک مصر به وی ارزانی داشت.

کرمی (کرمی، ۱۳۸۸: ۴) منبع این حکایت را در سه کتاب «تاریخ طبری»، «الوزراء و الكتاب» و «جوامع الحکایات» یافته است. یوسفی (یوسفی، ۱۳۸۹: ۳۱۵) به نقل از محفوظ، در شرح این حکایت آورده است که نظیر این حکایت در «أثار البلاد قزوینی» و در سفرنامه ابن بطوطه نیز چنین داستانی نقل شده است. همچنین در شرح یوسفی آمده است که، عبدالعظیم قریب پس از ترجمه روایت ابن بطوطه می‌نویسد: «آنچه سعدی و ابن بطوطه راجع به خصیب نوشته‌اند مقرون به صحت نیست و به کلی مجعول و افسانه است، زیرا خصیب از امراء و بزرگان و از اهل ایران بوده و نه غلام سیاه.»

۱۸. ظلم، توشه‌ای بد برای آخرت

جعفر بن یحیی بن خالد برمکی وزیر هارون الرشید برای ظالمی این توفیق نوشت و به وی فرستاد که: *بئسَ الزَّادُ إِلَى المَعَادِ العُدْوَانُ عَلَى العِبَادِ*. یعنی بد توشه‌ای است برای راه آخرت ظلم کردن بر بندگان خدای تعالی (صفی، ۱۳۷۳: ۱۱۱).

جعفر بن یحیی: *بئسَ الزَّادُ إِلَى المَعَادِ العُدْوَانُ عَلَى العِبَادِ* (ثعالبی، ۱۴۰۱: ۱۴۶؛ همو، بی تا، الإعجاز...: ۴۶؛ راغب اصفهانی، ۱۴۲۰، ۱: ۲۶۹).

نویسنده نامه، در روایت‌های ابن حمدون (ابن حمدون، ۱۴۱۷، ۳: ۱۷۷) فضل بن یحیی؛ وطواط (وطواط، ۴۲۹: ۴۹) جعفر بن یحیی و در زمخشری (زمخشری، ۱۴۱۲، ۳: ۳۲۲) هشام است.

عبارت «*بئسَ الزَّادُ إِلَى المَعَادِ العُدْوَانُ عَلَى العِبَادِ*» در نهج البلاغه نیز آمده است. (حکمت شماره ۲۲۱)

۱۹. زندگی دوباره در قصاص

در زمان یحیی بن خالد برمکی عاملی که نام او حیات حرّانی بود گناهی کرده بود که مستوجب قصاص شده بود. جمعی از اعیان آن دیار که حیات، حاکم ایشان بود خون او درخواستند، یحیی در جواب ایشان این آیه نوشت: «*وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ*» (بقره: ۱۷۹) (صفی، ۱۳۷۳: ۱۱۱).

جعفر بن یحیی، *وَقَعَ إِلَى رَجُلٍ إِسْتَحَقَّ الْقَتْلَ: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ»* (بقره: ۱۷۹) (ثعالبی، بی تا، خاص...: ۹۳). چون این حکایت فقط در کتاب خاص‌الخاص است، نشان می‌دهد که منبع صفی است.

۲۰. مجازات عجیب کارگزار ظالم برای عبرت مردم

صاحب بن عبّاد برای حاکمی نوشت در سیاست عاملی ظالم که *أَخْصِدُ نَبَاتَ خَدْيِهِ وَ أَنْقَشُ بِالسَّوْطِ جَنْبِيهِ لِيَعْتَبِرَ النَّاطِرُونَ إِلَيْهِ*. یعنی درو کن گیاه رخساره او را یعنی بتراش ریش او را و نقش کن بتازیانه هر دو پهلوی او را تا ناظران از آن عبرت گیرند. (صفی، ۱۳۷۳: ۱۱۱)

وَقَعَ صَاحِبُ بَنِ عَبَّادٍ فِي شَأْنِ مَجْرَمٍ: إِحْلَقُ نَبَاتَ خَدْيِهِ وَأَنْقَشُ بِالسَّوْطِ حُدَى لِيَعْبَرَ النَّاطِرُ إِلَيْهِ. (ثعالبی، بی تا، خاص...: ۹۳)

۲۱. هر کاری وقتی دارد

در زمان یحیی بن خالد برمکی بزرگی از سادات کبار که سید اجل نام داشت به تهمتی

محبوس گشته بود، جمعی از اکابر زمان در مقام استخلاص او شدند و به یحیی عرضه داشت که بسی وقت است که سید اجل در بند است، اگر او را خلاص کند می‌شاید، یحیی در جواب ایشان نوشت که: «لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ» (رعد: ۳۸). یعنی هر وقتی را حکمی است که نوشته شده است که چون آن وقت برسد آن حکم به ظهور آید (صفی، ۱۳۷۳: ۱۱۳).

جعفر بن یحیی وَقَعَ فِي قِصَّةِ مَحْبُوسٍ: «لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ» (رعد: ۳۸) (ابن عبد ربه، ۱۴۰۴: ۳۰۲/۴ و ثعالی، بی تا، خاص: ۹۰).

۲۲. کالایی که به صاحب خود بازگشت

یکی از افاضل زمان به صاحب بن عبّاد مکتوبی نوشت در غایت عذوبت و لطافت که بسی آثار فصاحت و بلاغت از آن ظاهر بود، چون صاحب بن عبّاد آن را مطالعه کرد، دید که اکثر منشآت خاصّه اوست که در آن مکتوب درج کرده است، در جواب او این آیه نوشت که: «هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا» (یوسف: ۶۵). یعنی این کالای ماست که بسوی ما باز گردانیده شده است (صفی، ۱۳۷۳: ۱۱۳).

كَتَبَ بَعْضُهُمْ إِلَى صَاحِبِ رَقْعَةٍ أَغَارَ فِيهَا عَلِيٌّ رَسَائِلَهُ، وَ سَرَقَ جَمَلَةً مِنَ الْفَاضِلِ، فَوَقَعَ فِيهَا: «هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا» (یوسف: ۶۵) (ثعالی، ۱۴۰۳، ۳: ۲۳۴؛ ابن حمدون، ۱۴۱۷، ۶: ۴۳۴؛ ابن خلکان، ۱۹۰۰، ۱: ۲۳۰؛ یافعی، ۱۴۱۷، ۲: ۳۱۸).

در روایت (صفدی، ۱۴۲۰، ۸: ۸) آمده است که صاحب بن عبّاد با دیدن کتاب العقد الفرید این عبارات را به زبان آورده است. حصری (حصری، بی تا، ۳: ۸۰۴) این جمله را برای غیر صاحب بن عبّاد ذکر کرده است.

۲۳. دست خدا برتر از هر چیزی است

ابوالعیناء که از فصحای عرب و بلغای دیوان ادب است، گفت: که به احمد بن ابی دؤاد که وزیر مأمون بود شکایت کردم که دشمنان زبر دست دارم که همه در اینداز من دست یکی کرده‌اند، گفت: «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» (فتح: ۱۰)، یعنی دست تصرف خدای بالای دست های ایشان است، گفتم مکر و حیلۀ ایشان عظیم است، گفت: «وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ» (فاطر: ۴۳). یعنی باز نمی‌گردد مکر مردم بد، مگر به خود مکرکننده، یعنی شومی مکر هم به مکار لاحق می‌شود، گفتم که ایشان بسیارند و من بی کسم،

گفت: «كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ» (بقره: ۲۴۹). یعنی بسیار باشد که گروه اندک، غلبه کند بر گروه بسیار به فرمان خدای تعالی (صفی، ۱۳۷۳: ۱۱۳-۱۱۴).

قال ابوالعیناء: قلت لأحمد بن أبي داود: إن قوماً تظافروا علي؛ قال: «يُدُّ اللَّهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» (فتح: ۱۰)، قلتُ إنهم عددٌ و أنا واحدٌ؛ قال: «كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ» (بقره: ۲۴۹) قلتُ: إنَّ للقومِ مكرًا، قال: «وَلَا يَجِيْقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ» (فاطر: ۴۳) (ابن عبد ربه، ۱۴۰۴، ۲: ۲۱؛ ثعالبی، بی تا، ثمار...: ۳۳؛ حصری، بی تا، ۳: ۷۵۲؛ زمخسری، ۱۴۱۲، ۳: ۳۱۳؛ ابن حمدون، ۱۴۱۷، ۲: ۱۵۰؛ ابن خلکان، ۱۹۰۰م، ۴: ۳۴۵ و ابشیهی، ۱۴۱۹: ۱۱۶).

۲۴. صاحب بن عبّاد و مرد غریبه

یکی از دوستان صاحب عبّاد به وی نوشت که مردی غریب به در سرای تو آمد و استراق سمع کرد و زمانی نیک گوش فرا داشت و غائب شد، بر تو باد که پاس خود بداری و از کار خود غافل نباشی، صاحب بن عبّاد در جواب او نوشت: **دارُنا هذه خانٌ يَدْخُلُها مَنْ وَفَا وَ مَنْ خانٌ**، یعنی این سرای ما کاروان سرا است، می‌آید در او کسی که وفادار است و کسی که خیانت کننده است (صفی، ۱۳۷۳: ۱۱۵).

صاحب بن عبّاد: دارُنا هذه خانٌ يَدْخُلُها مَنْ وَفَا وَ مَنْ خانٌ (ثعالبی، بی تا، الإعجاز...: ۱۰۷؛ همو، بی تا، خاص...: ۹۲ و همو، ۱۴۰۳، ۳: ۲۳۴).

۲۵. نیکی بدون چشم داشت افراد کریم

عبیدالله بن سلیمان به ابن فرات احسان‌ها کرده بود و از او دشمنی‌ها در یافته، آخر برای تسلیه او به او نوشت: **الصّدیقُ لا يُحاسِبُ وَ العَدُوُّ لا يُعاقِبُ**. یعنی دوست را حساب نکنند و دشمن را عقاب، یعنی چون کریمان به دوستی احسان کنند آن را در شمار نیاورند و از آن حسابی بر ندارند و اگر از دشمنی جفا کشند بعد از آن که بر او قدرت یابند انتقام نکشند و به عقاب او نشتابند (صفی، ۱۳۷۳: ۱۱۵).

قال سهلُ بن هارون: الصّدیقُ لا يُحاسِبُ وَ العَدُوُّ لا يُحْتَسِبُ.

قاضی تنوخی (قاضی تنوخی، ۱۳۹۱، ۵: ۲۳۸) این عبارت را از ثعلب؛ ابوحنیان توحیدی (ابوحنیان توحیدی، ۱۴۱۹: ۸۶) از سهل بن هارون و ابن اثیر (ابن اثیر، بی تا، ۱: ۲۷۰) از احمد بن حنبل دانسته‌اند.

۲۶. ضرورت وفای به عهد

صاحب بن عبّاد کسی را از دوستان وعده انعامی کرده بود و مژده اکرامی داده، آن دوست

روزی به وی رقعهای نوشت و آن وعده را به یاد او داد، صاحب بن عبّاد در جواب او نوشت که: **وَعَدُ الْكَرِيمِ أَلْزَمُ مِنْ دَيْنِ الْغَرِيمِ** یعنی وعده کریم بر ذمه او لازم تر است از ادای دین قرض خواه (صفی، ۱۳۷۳: ۱۱۵).

صاحب بن عبّاد هو وزیر فخرالدوله کان یقول: **وَعَدُ الْكَرِيمِ أَلْزَمُ مِنْ دَيْنِ الْغَرِيمِ** (ثعالبی، بی تا، الإعجاز...: ۱۰۷؛ همو، ۱۴۰۱: ۱۴۹؛ همو، بی تا، خاص...: ۱۱؛ حصری، بی تا، ۲: ۸۸۲).
ثعالبی (ثعالبی، ۱۴۱۷: ۷۸) و میدانی (میدانی، بی تا، ۲: ۳۸۲) به نقل عبارت اکتفا کرده و به گوینده آن اشاره‌ای نکرده‌اند.

۲۷. نعمت اندک مداوم بهتر از نعمت بسیار منقطع

جعفر بن یحیی بن خالد برمکی برای کسی انعامی مقرر کرده بود که هر روز می‌گرفت. آن کس عرضه داشتی به او نوشت که این انعام قلیل است و به خرج من وفا نمی‌کند، جعفر در جواب او نوشت که: **قَلِيلٌ مُتَّصِلٌ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ مُنْقَطِعٍ** یعنی انعام اندک هر روزه که متصل باشد بهتر از انعام بسیار که یکبار آید و به یکبار قطع شود (صفی، ۱۳۷۳: ۱۱۵).

رَفَعَ إِلَى يَحْيَى بْنِ خَالِدٍ قَوْمٌ مِنْ حَشْمِهِ يَسْتَزِيدُونَهُ فِي أَرْزَاقِهِمْ، فَأَمَرَ أُنْسُ بْنُ أَبِي شَيْخٍ بِالتَّوْقِيعِ فِي قَصَبَتِهِمْ. فَوَقَّعَ بَيْنَ يَدَيْهِ: قَلِيلٌ دَائِمٌ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ مُنْقَطِعٍ، فَأَعْجَبَ بِهِ يَحْيَى، فَقَالَ: قَدْ فَاحَتْ مِنْكَ رَائِحَةُ الْوِزَارَةِ (ثعالبی، بی تا، خاص...: ۹۱؛ همو، ۱۴۰۱: ۱۳۶؛ راغب اصفهانی، ۱۴۲۰: ۶۹۹/۱ و ابن خلکان، ۱۹۰۰م: ۴۷۶/۳).

این حکایت را ثعالبی در خاص الخاص (ثعالبی، بی تا، خاص...: ۹۱) به آنس بن ابی شیخ نسبت داده است، بقیه منابع این حکایت را به عمرو بن مسعده نسبت داده‌اند.

۲۸. ارزش و اهمیت دوستی و رفاقت

حسن بن سهل برادر فضل بن سهل که وزیر مأمون بود، دوستی داشت قدیمی که پیش از منصب وزارت مصاحب او بود، آن دوست به وی نوشت که به حق صحبت قدیم که مرا فراموش مکن، حسن در جواب او نوشت که: **مَرَحِبًا بِمَنْ تَوَسَّلَ إِلَيْنَا بِنَا،** یعنی مرحبا به کسی که توّسل می‌جوید به سوی ما هم به ما، یعنی به حق صحبت ما بر ما سوگند می‌دهد، پس چندان احسان نسبت به وی به جای آورد که چندین بطن از اولاد او به فراغت خاطر معاش گذرانیدند و روی فقر و فاقه ندیدند (صفی، ۱۳۷۳: ۱۱۶).

کَتَبَ إِلَى حَسَنَ بْنِ سَهْلٍ رَجُلٌ يَتَوَسَّلُ بِسَالِفِ إِحْسَانِهِ، فَوَقَّعَ مَرَحَبًا بِمَنْ تَوَسَّلَ إِلَيْنَا
بِنا و أمر له بصلته (عسکری، بی تا، ۲: ۲۲۰؛ ابوحیان توحیدی، ۱۴۰۸، ۹: ۱۰۴؛ ثعالبی، ۱۴۰۱: ۱۳۶؛
همو، بی تا، خاص...: ۹۱؛ حصری، بی تا، ۱: ۲۵۵؛ قرطبی، بی تا، ۱: ۳۴۷؛ زمخشری، ۱۴۱۲، ۳: ۱۷۷؛
ابن خلکان، ۱۹۰۰م، ۲: ۱۲۲ و ابشیهی، ۱۴۱۹: ۳۰۰).

صفی این دو داستان را پشت سر هم در صفحات ۱۱۵ و ۱۱۶ آورده و در کتاب
خاص الخاص هم هر دو داستان در صفحه ۹۱ آمده است و این از قرآینی است که نشان
می‌دهد کتاب خاص الخاص ثعالبی یکی از منابع او در تألیف کتاب لطائف الطوائف بوده
است.

نتیجه

علی صفی در کتاب لطائف الطوائف خود از منابع عربی استفاده کرده، در این تحقیق
توانسته‌ایم منبع عربی ۲۶ حکایت از ۳۷ حکایت باب چهارم را پیدا کنیم.
محور این حکایت‌ها ظلم ستیزی پادشاهان، رحمت و عطف آنان نسبت به رعیت،
عزل حاکمان ظالم است، که شرایط سیاسی و اجتماعی حاکم بر جامعه او را واداشته بود
که با ذکر حکایاتی از این قبیل کنایه‌ای به حاکمان ظالم و بی‌کفایت روزگار خود بزند.
بعضی از این حکایات به همین صورت در منابع فارسی مثل چهار مقاله نظامی
عروضی آمده و ما منبعی جز منابع فارسی برای آنها نیافتیم.
منابع حکایات صفی را در ۲۹ منبع عربی یافتیم، در این میان آثار ثعالبی
برجستگی خاصی دارند. بسامد این منابع به شکل زیر است: ۹ مورد کتاب خاص الخاص،
۱۰ مورد الإعجاز و الإیجاز، ۸ مورد التمثیل و المحاضره، ۲ مورد یتیمه الدهر، ۲ مورد
مرآة الجنان یافعی، ۷ مورد ربیع الأبرار زمخشری، ۵ مورد وفيات الأعیان ابن خلکان، ۴
مورد محاضرات الأدباء راغب اصفهانی، ۳ مورد البصائر و الذخائر ابوحیان توحیدی، ۳
مورد زهر الآداب و ثمر الألباب حصری، ۳ مورد غرر الخصاص الواضحه وطواط، ۱۰ مورد
التذکره الحمدونیه ابن حمدون، ۲ مورد المستطرف فی کل فن مستطرف ابشیهی، ۳
مورد کشکول عاملی، ۴ مورد الوافی بالوفیات صفدی و کتاب‌های زیر هر کدام یک مورد
پیدا شد: الأذکیاء ابن جوزی، العقد الفرید ابن عبد ربه، نشوار المحاضره قاضی
تنوخی، المثل السائر ابن أثیر، مجمع الأمثال میدانی، دیوان المعانی عسگری،
الحيوان جاحظ، بهجة المجالس قرطبی، ثمار القلوب و لباب الألباب ثعالبی و نثر الدر آبی.

با آنکه صفی در این باب فقط از کتاب ثمار القلوب ثعالبی در نقل حکایات خود نام برده است، و با توجه به توالی دو حکایت در خاص الخاص و لطائف الطوائف می‌توان حدس زد که از کتاب خاص الخاص هم استفاده کرده است. در مجموع صفی در نقل حکایات کتاب خود امانتدار بوده و دخل و تصرف زیادی در تغییر نام اشخاص نداشته است.

منابع

- قرآن کریم
نهج البلاغه
- ابن الأثیر، ضیاءالدین بن الأثیر، نصرالله بن محمد، «ت: ۶۳۸»؛ (بی تا)، *المثل السائر فی أدب الکاتب والشاعر*، دار نهضة مصر، الفجالة - القاهرة، ص ۲۷۰.
- ابن الجوزی، جمال‌الدین أبو الفرج عبد الرحمن بن علی، «ت: ۵۹۷»؛ (بی تا)، *الأذکیاء، مکتبه الغزالی*، ص ۳۴۴.
- ابن حمدون، محمد بن الحسن بن محمد بن علی، «ت: ۵۶۲»؛ (۱۴۱۷)، *التذکرة الحمدونیة*، دار صادر، بیروت، صص ۷۹-۴۳۴.
- ابن خلکان، ابوالعباس، شمس‌الدین أحمد بن محمد بن إبراهیم، «ت: ۶۸۱»؛ (۱۹۰۰)، *وفیات الأعیان وأنباء أبناء الزمان، المحقق: إحسان عباس*، دار صادر، بیروت، صص ۱۲۲-۴۷۶.
- ابن عبد ربه، أبو عمر، شهاب‌الدین أحمد، «ت: ۳۲۸»؛ (۱۴۰۴)، *العقد الفرید*، دار الکتب العلمیة، بیروت، صص ۲۱ و ۳۰۲.
- الأبشیهی، شهاب‌الدین محمد بن أحمد، «ت: ۸۵۲»؛ (۱۴۱۹)، *المستطرف فی کل فن مستطرف*، عالم الکتب، بیروت، صص ۱۱۶ و ۳۰۰.
- ابوحيان التوحیدی، علی بن محمد بن العباس، «ت: ۴۰۰»؛ (۱۴۰۸)، *البصائر والدخائر، المحقق د/ و داد القاضي*، دار صادر، بیروت، صص ۱۰۴ و ۱۰۸.
- ابوحيان التوحیدی، علی بن محمد بن العباس، (۱۴۱۹)، *الصداقة والصدیق، المحقق الدكتور إبراهیم کیلانی*، دار الفکر، بیروت- لبنان، ص ۸۶.
- الآبی، أبوسعید، منصور بن الحسین، «ت: ۴۲۱»؛ (۱۴۲۴)، *نشر الدرر فی المحاضرات، الحقیق خالد عبد الغنی*، دار الکتب العلمیة، بیروت- لبنان، ص ۱۲۶.
- الثعالبی، ابومنصور، «ت: ۴۲۹»؛ (بی تا)، *الإعجاز والإیجاز، مکتبه القرآن، القاهرة*، صص ۴۶-۱۰۷.
- الثعالبی، ابومنصور، (بی تا)، *ثمار القلوب فی المضاف والمنسوب*، دار المعارف، قاهره، ص ۳۳.

۱. ت در این مقاله کلمه اختصاری برای تاریخ وفات است.

- الثعالبی، ابومنصور، (۱۴۱۷)، *لباب الألباب*، دارالکتب العلمیة، بیروت- لبنان، ص ۷۸.
- الثعالبی، ابومنصور، (۱۴۰۱)، *التمثیل والمحاضرة*، المحقق عبد الفتاح محمد الحلو، الدار العربیة للكتاب، صص ۱۳۴-۳۷۱.
- الثعالبی، ابومنصور، (۱۴۰۳)، *یتیمة الدهر فی محاسن أهل العصر*، المحقق د. مفید محمد قمحیة، دارالکتب العلمیة، بیروت- لبنان، ص ۲۳۴.
- الثعالبی، ابومنصور، (بی تا)، *خاص الخاص*، المحقق: حسن الأمين، دار مکتبة الحیة، بیروت- لبنان، ص ۹۰-۹۳.
- الجاحظ، عمر بن بحر، (۱۴۲۴)، *کتاب الحيوان*، دار الکتب العلمیة، بیروت- لبنان، ص ۴۴۲.
- جامی، عبدالرحمن، (۱۳۶۷)، *بهارستان*، محقق اسماعیل حاکمی، انتشارات اطلاعات، تهران، ص ۴۶.
- حسینی، غیاث‌الدین هماد الدین، (۱۳۵۳)، *حبیب السیر*، ج ۴، زیر نظر دکتر محمد دبیر سیاقی، انتشارات خیام، ص ۳۴۶.
- الحُصری، أبو إسحاق، إبراهیم بن علی بن تمیم، «ت: ۴۵۳»؛ (بی تا)، *زهر الآداب وثمر الألباب*، دار الجیل، بیروت، صص ۲۵۵-۸۸۲.
- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۵۲)، *امثال وحکم*، امیرکبیر، تهران، ص ۸۵.
- الراغب الأصفهانی، أبو القاسم الحسین بن محمد، «ت: ۵۰۲»؛ (۱۴۲۰)، *محاضرات الأدباء و محاورات الشعراء والبلغاء*، شركة دار الأرقم بن أبی الأرقم، بیروت، صص ۲۶۹-۶۹۹.
- الزمخشري، أبو القاسم محمود بن عمر، «ت: ۵۳۸»؛ (۱۴۱۲)، *ربیع الأبرار و نصوص الأخبار*، مؤسسة الأعلمی، بیروت، صص ۶۴-۳۲۲.
- سبزیان‌پور، وحید، (۱۳۸۸)، *تأثیر پندهای انوشروان و بزرگمهر بر گلستان سعدی*، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت معلم، سال ۱۷، شماره ۶۴، صص ۹۱-۱۲۴.
- سبزیان‌پور، وحید، (۱۳۸۷)، *تأثیر کلام علی (ع) در ادب الصغیر*، مجله مقالات و بررسی‌ها دانشکده الهیات دانشگاه تهران، دفتر ۸۸، صص ۵۳-۷۱.
- سعدی، مصلح‌الدین، (۱۳۸۴)، *گلستان*، به اهتمام خلیل خطیب رهبر، صفی‌علیشاه، تهران، صص ۱۳۵-۵۲۲.
- سعدی، مصلح‌الدین، (۱۳۷۱)، *بوستان*، به اهتمام خلیل خطیب رهبر، صفی‌علیشاه، تهران، صص ۶۶۶-۶۶۷.
- صفا، ذبیح‌الله، (۱۳۸۸)، *تاریخ ادبیات در ایران*، ج ۵، فردوس، تهران، ص ۱۶.
- صفا، ذبیح‌الله، (۱۳۷۱)، *تاریخ ادبیات در ایران*، ج ۴، فردوس، تهران، صص ۲ و ۵۳۵-۵۳۷.
- الصفدی، صلاح‌الدین خلیل بن أبیک، «ت: ۷۶۴»؛ (۱۴۲۰)، *الوافی بالوفیات*، دار احیاء التراث، بیروت، صص ۸، ۴۸، ۲۳۱ و ۲۹۵.
- صفی، فخرالدین علی، (۱۳۷۳)، *لطائف الطوائف*، به اهتمام احمد گلچین معانی، اقبال، تهران، صص ۷ و ۹۸-۱۱۶.

- العاملی، محمد بن حسین بن عبد الصمد، «ت: ۱۰۳۱»؛ (۱۴۱۸)، *الکشکول، دار الکتب العلمیة، بیروت- لبنان، صص ۲۸۸ و ۳۱۲*.
- العسکری، أبو هلال الحسن بن عبد الله بن سهل، «ت: ۳۹۵»؛ (بی تا)، *دیوان المعانی، دار الجیل، صص ۲۲۰*.
- عصر المعالی، (۱۳۶۶)، *قابوس نامه، به اهتمام غلامحسین یوسفی، انتشارات علمی فرهنگی، صص ۱۹۸*.
- القاضی التنوخی، المحسن بن علی بن محمد، «ت: ۳۸۴»؛ (۱۳۹۱)، *نشوار المحاضرة وأخبار المذاكرة، دار الکتب العلمیة، بیروت- لبنان، صص ۲۳۸*.
- القرطبی، الإمام أبو عمر یوسف بن عبدالله، «ت: ۴۶۳»؛ (بی تا)، *محنة المجالس و انس المجالس و شحد ذهن و الهاجس، تحقیق محمد مرسی، صص ۳۴۷*.
- کرمی، محمد حسین، (۱۳۸۸)، *منشأ چهار حکایت و چند بیت شیخ اجل در آثار گذشتگان، پژوهش نامه زبان و ادب فارسی (گوهر گویا) سال سوم، شماره سوم، (پیاپی ۱۱)، صص ۱-۲۰*.
- گلچین معانی، احمد، (۱۳۷۳)، *لطائف الطوائف، تهران، اقبال، صص ۱۲*.
- المیدانی، أبو الفضل أحمد بن محمد بن إبراهيم، «ت: ۵۱۸»؛ (بی تا)، *مجمع الأمثال، المحقق محمد محیی‌الدین عبد الحمید، دار المعرفة، بیروت- لبنان، صص ۳۸۲*.
- نظامی عروضی، احمد بن عمر، (۱۳۸۸)، *چهار مقاله، به اهتمام محمد معین، معین، تهران، صص ۱۰۵-۱۰۹*.
- نفیسی، سعید، (۱۳۶۳)، *تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تا پایان قرن دهم. ج ۱، انتشارات فروغی، صص ۲۳۵ و ۲۸۵*.
- نوابی، امیر علیشیر، (۱۳۶۳)، *تذکره مجالس النفاثس، به اهتمام: علی اصغر حکمت، ناشر کتاب فروشی منوچهری، صص ۹۸*.
- الوطواط، أبو إسحق برهان‌الدین محمد بن إبراهيم، «ت: ۷۱۸»؛ (۱۴۲۹)، *غرر الخصاص الواضحة وعرر النفاثس الفاضحة، دار الکتب العلمیة، بیروت- لبنان، صص ۴۹ و ۲۵۷-۲۵۸*.
- الیافی، أبو محمد عقیف‌الدین عبد الله بن أسعد، «ت: ۷۶۸»؛ (۱۴۱۷)، *مرآة الجنان وعبرة الیقظان فی معرفة ما یعتبر من حوادث الزمان، وضع حواشیه خلیل المنصور، دار الکتب العلمیة، بیروت- لبنان، صص ۲۵۳ و ۳۱۸*.
- یوسفی، غلامحسین، (۱۳۸۶)، *دیداری با اهل قلم، انتشارات علمی، تهران، صص ۳۱۷-۳۳۳*.
- یوسفی، غلامحسین، (۱۳۸۹)، *تصحیح و توضیح گلستان سعدی، انتشارات خوارزمی، صص ۳۱۵*.